



مهناز رحیم پور

مقدمه

گاهی در زندگی روزمره با انسانی روبه رو می‌شویم که در برابر فکر یا واقعیتی که برایش مطرح می‌نماییم، راه عناد و ضدیت را در پیش می‌گیرد. در مقابل فردی دیگر در برخورد با این افکار مسالمت نشان داده آنها را با اطمینان خاطر می‌پذیرد. انسان در زندگی خود با نمونه‌های فراوانی روبه رو می‌شود و در هر زمینه احساس متفاوتی به او دست می‌دهد، اما به این اختلاف توجه می‌نماید زیرا منشأ این فرق گذاری در ذات او نهفته است. این منشأ در زمینه و نظر گاه انسان نیست تا در دیدگاه‌ها و اندیشه‌ها به جست و جوی آن پردازد بلکه این شیوه برخورد است که موجب می‌شود اندیشه‌ای را از فرد بپذیرد و از فرد دیگر قبول ننماید. فردی که به زمینه‌های حساس روحی و نقاط ضعف و قوت زندگی دیگران آگاه است و می‌داند ضربه مؤثر را در کجا وارد آورد. از این موضوع در راه دست‌یابی به هدفش بهره می‌برد و موفق می‌شود فرد دیگری که از تمام این مطالب ناآگاه است و در جهت مخالفی پیش می‌رود هرگز به طور کامل به هدف خویش دست نمی‌یابد. این موضوع در یک بینش و طرح عقیدتی در قالب شیوه عرضه و روش بیان شکل می‌گیرد. دعوت به سوی حق و رسیدن به کمال لامتناهی و سعادت حقیقی و جاودانه یکی از موضوعاتی است که در زندگی عقل و فکر انسان را به خود معطوف

می‌سازد. قرآن کریم به این نکته توجه نموده و خود را از همان آغاز نزول به کتابی دعوتگر و مایه نجات و رشد خلق معرفی فرموده است: **یهدی الی الحق و الی طریق مستقیم**. (احقاف، ۳۰/۴۶)

از این رو قرآن، ماهیت درونی و شرایط دعوت خویش را که توسط منادیان و هادیان طریق الهی عرضه گردیده روشن می‌کند و به منزلگاه‌های نهایی و اهداف این هدف می‌رسد و در ضمن آنکه با بیان ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعدة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن (نحل، ۱۶/۱۲۵) روش‌ها و ابزار این دعوت را نشان می‌دهد. و شبهات و تکذیب‌هایی را که به ساختش می‌شود با شیوه‌های هدایتگر محکوم می‌نماید، ضمن آنکه توجه به شخصیت دعوتگر و ارتقاء روح معنوی او نیز دارد. قرآن در مقام تأدیب و ارتقاء روح عبودیت در پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: **قل رب زدنی علماً** (طه، ۱۱۴/۲۰) سپس او را بر صفت و سجایای کریمه ستوده و می‌فرماید: **وانک لعلی خلق عظیم**. آنگاه او را الگوی حسنه‌ای در جهت تاسی به آن در طول تاریخ بشر تا سرانجام جهان معرفی می‌نماید: **لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجوا الله و الیوم الاخر** (احزاب، ۲۱/۳۳) اکنون به شرح و توضیح روش‌ها و ابزار دعوت پیام آوران وحی یعنی حکمت، موعظه الحسنه و جدل احسن می‌پردازیم.

الف) حکمت

جوهری گوید: «احکمت الشی: فاستحکم: ای صار محکماً^۱؛ چیزی را محکم کردم پس محکم گردید (یعنی محکم شده). همچنین در لسان العرب حکمت را این‌گونه تعریف می‌کند: **الحکمة معرفة فضل الاشياء بافضل العلوم و یقال لمن یحسن دقائق الصناعات و یتقنها^۲؛ حکمت عبارت است از دانستن برتری چیزها به وسیله برتری دانش‌ها و به کسی که ریزکارهای صنایع را می‌داند و در آن مهارت داشته باشد حکیم گفته می‌شود» و **الحکیم: «المتقن للامور و یقال للرجل اذا کان حکیماً: قد احکمته التجارب»** «حکیم کسی است که بیشتر امور را دانسته و به آن تجربه دارد و به مردی که به این درجه از مهارت و دقت رسیده باشد حکیم می‌گویند». این کلمه از «حکمه اللجام و هی ما احاط بعتك الدایه یمنعها للخروج»^۳ مستعار گرفته شده است. راغب در مفردات می‌نویسد: «لگام و دهانه حیوان را حکمت نامیده‌اند. اصلش منع و بازداشتن برای اصلاح است و «حکمه و**

أحکمت الدابة» یعنی: «بالگام حیوان را بازداشتیم». طبرسی ذیل آیه: یوتی الحکمة من یشاء، قریب به ده معنا را براساس روایت برای این کلمه بیان داشته است که عبارتند از: «علم به قرآن و آگاهی از ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، مقدم و مؤخر، حلال و حرام، و مثل های آن، رسیدن به واقع و حقیقت در عمل و گفتار، علم دین، نبوت و پیامبری، معرفت به خدا، فهم، ترس از خدا، فقه و قرآن، عمل و دانشی که فائده و منفعت آن بزرگ و زیاد است. علت اینکه به علم، حکمت گفته شده اینست که علم، همیشه انسان را به نیکی و خیر می خواند و از زشتی باز می دارد.^۴ علمای لغت برای این کلمه معانی زیادی قائل شده اند و اگر در آنها دقت کنیم در می یابیم شباهتش به مصداق بیش از مفاهیم آن است و به تعبیر واضح تر، برای جلوگیری از محدودیت معانی لفظ راهی برمی گزینند که تمامی اموری را که به این واژه مربوط می شود، ذکر کنند. معانی همچون: عدالت، حلم، پیامبری هر آن چه مرد را از نادانی باز دارد، آنکه خود را از نادانی باز دارد، آنچه از فساد جلوگیری کند، سخن حق، چیزی را در جای خود نهادن و استواری کار، شناسایی برترین چیزها از راه بهترین علوم، و علم به قرآن و...» معانی که اهل لغت عنوان داشته اند. مفاهیم این کلمه نمی شماریم زیرا با توجه به موارد به کار رفته این معانی درمی یابیم مناسبت زیادی با کلمه ندارند و با اینکه درمان کلمه حکمت را شنیدیم معانی عدالت، حلم، دانش و پیامبری به دشواری به نظرمان مجسم می شوند و به همین گونه در مورد حکیم که باید معانی عادل، بردبار، دانشمند، پیامبر را به خاطرمان آورد. تنها از نظر گستردگی معنی حکمت می توانیم چنین امری را بپذیریم نه از جنبه معانی راستین آن.

حکمت از نگاه مفسران

از نظر علامه طباطبایی حکمت به اصطلاح نحوی - بناء نوع است یعنی نوعی از محکم کاری یا نوعی از کار محکمی که در آن سستی و رخنه ندارد، و غالباً در معلومات عقلی واقعی که ابداً قابل بطلان و کذب نیست استعمال می شود.^۵

همچنین در جای دیگر می فرماید:

مراد از حکمت، حجتی است که حق را نتیجه دهد آن هم به گونه ای که هیچ شک و ابهامی در آن نماند.^۶

بعضی از مفسران از ظاهر کلام خدا، برداشت کرده‌اند که حکمت در آیه ۱۲۵ نحل، مضموم و محتوای دعوت است و روشی جداگانه در دعوت نیست، از جمله شیخ طوسی در تفسیر تبیان می‌فرماید:

حکمت آن است که آنان را به کردارهای نیکویشان فراخوانی تا زمینه مدح و ثوابشان فراهم آید تا از اعمال ناشایست مانع شود و به سوی آن کردارها کسی دعوت ننماید و به عمل مباح کسی را دعوت نکنند، زیرا کاری بیهوده است و تنها به آنچه واجب و مستحب است فراخوانده تا این که استحقاق اجر و پاداش را بدست آورد.^۷

شیخ طبرسی نیز در ذیل این آیه می‌نویسد:

حکمت عبارتست از: قرآن - خداوند به پیامبرش فرمان می‌دهد مردم را به وسیله قرآن به دین خدا دعوت کند که یگانه راه رسیدن به خشنودی خداوند است و قرآن را در اینجا حکمت نامید زیرا به منزله سدی در برابر فساد و امور ناپسند است.^۸ زمخشری نیز در کشاف:

حکمت را سخن صحیح و پا بر جای می‌داند که راهنمای روشنگر حق و نابود کننده شبهه است.^۹

برخی از مفسران حکمت را شیوه‌ای در امر دعوت مردم به سوی خدا می‌دانند چنانچه فخررازی می‌گوید:

آوردن برهان و دلیل سبب اعتقاد شنوندگان به آن می‌شود و اگر دعوت براساس دلائل قطعی باشد آن را حکمت گویند و پیامبر اسلام (ص) مامور شده به یکی از سه طریق حکمت، موعظه حسنه و مجادله به نحو احسن مردم را به سوی خدا دعوت کند.^{۱۰}

از بررسی ریشه این کلمه و موارد استعمال این کلمه که قبلاً ذکر کردیم نزدیک‌ترین مفهوم به معنی مورد نظر و «چیزی را در جای خویش نهادن» یا «درستی و استواری کاری» است.^{۱۱} این مفهوم هنگام شنیدن این کلمه به ذهن نزدیک‌تر می‌آید اما این معنا را نیز نمی‌خواهیم نزدیک‌ترین معنا و مناسب‌ترین معانی به شمار آوریم. زیرا از معنای اخیر معلوم می‌گردد که مراد از حکمت، پشتکار - و تجربه است و تعبیر ما از انسان که بدین

صفات متجلی می‌باشد فردی «حکیم» است، زیرا به واسطه تجارب و پشتکارش می‌تواند نظر صحیح ارائه دهد و گام‌ها و رفتارش از انحراف به دور باشد و با استواری هر چه بیشتر پیش رود و اگر تعبیر عامیانه‌ای که بین مردمان مشهور است به کار گیریم که می‌گویند: فلانی کارها را با حکمت انجام می‌دهد - یا حکیمانه در کارها عمل می‌کند یا فلانی محکم کاری می‌کند، در می‌یابیم که مفهوم آن شیوه استواری می‌شود که هر چیز را در جای خویش می‌نهد و از اینجا رابطه این تعبیر را با «سخن حق» نیز می‌یابیم. در سایه این تعبیر می‌توانیم «عالم و عادل و بردبار و پیامبر» را دارای صفت حکمت بشماریم، زیرا خصوصیات که این افراد دارند «علم، عدالت، حلم و... موجب می‌شود تا زمینه را برای نهادن هر چیز در جای خود فراهم آید. «علم» در زمینه بحث و تفکر و «بردباری» در حیطة عفو و گذشت و «عدالت» در مورد قضاوت و داوری و «پیامبری» در مورد تبلیغ و دعوت تحقیق بخشنده هدف «حکمت» می‌باشند. نه اینکه خود حکمت باشند: زیرا که دست‌یابی به صفت نهادن هر چیز در جای خود کار ساده‌ای نیست که هر فردی بتواند همچون سایر حرفه‌ها آن را بیاموزد و تمرین کند بلکه بسی دشوار و پیچیده است و نیاز به آگاهی از وقایع و رویدادها و افکار و اطلاع از خصوصیات و ویژگی‌های آن دارد،^{۱۲} و از این روست که خداوند متعال درباره حکمت می‌فرماید: *يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا* (بقره، ۲/۲۶۹) و حکمت در مورد ذات باری تعالی به معنای «معرفت الاشياء و ایجادها علی غایه الاحکام»^{۱۳} می‌باشد. بنابراین مراد از حکمت با توجه به آیه ۲۵ نحل یعنی: گام برداشتن بر مسیر آگاهی از واقعیات اجتماعی، و اینکه اجتماعت را بشناسی و امکانات و ضوابط عقلی و فکری و اجتماعی و انسانی آن را بررسی کنی و در ابتدای راهت همه آنها را زیر نظر داشته باشی. به این ترتیب حکمت یک حالت و خصیصه درک و تشخیص است که شخص به وسیله آن می‌تواند حق و واقعیت را درک و مانع از فساد شود و کار را متقن و محکم انجام دهد و حکمت حالت نفسانی و صفت روحی است نه شیء خارجی - بلکه شیء خارجی محکم از نتایج حکمت است.^{۱۴} همان گونه که عصمت، نهایت درجه ایمان و عقل است و عاملی است درونی که شخص را از ارتکاب گناه و اشتباه باز می‌دارد. حکمت نیز از خصایص و نتایج عقل است، از این رو آنان که به نیروی عصمت مجهز هستند این خصیصه را نیز دارا هستند و از آن جایی که این خصیصه

از نتایج عقل سلیم است، در انسانها این تشخیص به تناسب علم و طهارت باطنی شان شدت و ضعف می یابد از این رو خدای سبحان می فرماید: یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله يجعل لکم فرقاناً. (انفال، ۸، ۲۹)

زمانی که حکمت را با دعوت پیوست دهیم درمی یابیم که عامل مؤثر در پیشرفت روش تبلیغی دعوتگران الهی است نه تغییر شیوه تبلیغی آنان با توجه به مقتضیات زمان و تفاوت های فردی بلکه این تغییر نیز از ویژگی های حکمت است و علت آن این است که اساس شیوه تبلیغی انبیا و مصلحان الهی (ع) بر پایه ساختن شخصیت انسان و فضایل و کمالات معنوی و رشد و شکوفایی استعداد های بالقوه او در مسیر تکاملی به سوی معبود است، از این رو لازم می آید آنان در برابر انسان ها که دارای استعدادها و ظرفیت های مختلفی هستند به شیوه های گوناگون متوسل شوند.

ویژگیهای شیوه حکمت

الف - انعطاف پذیری

اگر دعوتگر شیوه دعوتی خود را در برابر نادان و تحصیل کرده تغییر ندهد دعوتش عملی و کارساز نخواهد بود، زیرا دو گروه گاه تفاوت های عمیقی با هم دارند از این رو باید با هر گروه با شیوه های خاصی روبه رو شد به این ترتیب که گاهی فضای مناظره نیاز به محیط کشاکشی دارد و زمانی باید جو آرام و معتدل باشد تا به اندیشه میدان دهد و روح را آسایش بخشد و خود در آرامش به تفکر بنشیند.

ب - همسازگاری با مقتضیات زمان

گاه موقعیت ایجاب می کند که به تفصیل از عقیده و بینش سخن گفته شود و زمانی به مشخص ساختن خطوط اصلی آن کفایت کرده و مطالب بیشتر را به آینده موکول می نماییم. این ویژگی حکمت با نرمی و مدارا نیز ارتباط دارد، زیرا قابل انعطاف بودن یک شیوه موجب می شود تا در تمام موقعیت ها یک گونه عمل نشود، بلکه بدین واسطه باید با توجه به موقعیت و انسان مورد مواجهه با خود راهی در پیش گیرد.^{۱۵}

ج - شناخت از مخاطب

از رسول خدا (ص) روایت شده: «انا معاشر الانبیا امرنا ان نکلم الناس علی قدر

عقولهم»^{۱۶} دعوتگر باید میزان معلومات، جنبه‌های مذهبی، اجتماعی، قابلیت‌ها و توانایی‌ها و باورهای مخاطبش را بداند تا به قدر فهم هر کس سخن گوید و از همین روست که شیوه برخورد قرآن در لحن و خطاب و استدلال با کفار و مشرکین و اهل کتاب متفاوت است.

د- شناخت از محیط از جهات مختلف

از جمله وظایف دعوتگر آن است که از مجلسی که در آن قرار دارد و از رو حیات مستمعین آگاه باشد و مطالبی را که می‌خواهد مورد بحث قرار دهد، اطلاع کافی داشته و به قدری قوی و مسلط باشد که بتواند عقل شنوندگان را در صحت و اصالت مطالبش اقناع نماید و آنان را با خود موافق و هم عقیده سازد. این امر مستلزم آن است که دعوتگر از قدر و ارزش علمی خویش آگاه باشد، زیرا گاهی لازم است برای اقناع اهل مجلس به ادله عقلی و برهانی استدلال کند و زمانی با وعظ و گاهی به شیوه مجادله. از این رو مساله مستلزم تسل بر موضوع و آشنایی با موضوعات همسایه با آن نیز هست.

ه- بلاغ مبین

بلاغ به معنی رساندن پیام است قرآن نحوه دعوت به حق و نحوه تبلیغ و رساندن پیام حق به مردم را این گونه بیان می‌کند: یا ایها النبی انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً. و داعیاً الی الله باذنہ و سراجاً منیراً (احزاب، ۳۳/۴۵-۴۶) دعوتگران الهی باید در ابلاغ پیام‌ها به این نکته توجه کنند که ابلاغ آنها در صورتی به هدف رسیده و نتیجه می‌دهد که بلاغشان مبین باشد، یعنی بیاناتشان در عین اینکه در اوج حقایق است، ساده و روشن و قابل فهم نیز می‌باشد و در ضمن آن که امساک در کلام ندارد از زیاده‌گویی و حواشی نیز پرهیز کنند.

و- نصح «خلوص سخن»

نصح یعنی خیرخواهی،^{۱۷} این کلمه در مقابل غش قرار دارد. سخن باید خلوص داشته باشد یعنی از کمال خیرخواهی طرف و از سوز دل برخاسته باشد. آن کسی می‌تواند دعوت کننده به سوی خدا باشد که سخنش نصح باشد و هیچ انگیزه‌ای جز خیر و مصلحت مردم نداشته باشد. قرآن از زبان پیامبران الهی به این نکته اشاره کرده و می‌فرماید: ابلغکم رسالات ربی و انا لکم ناصح امین (اعراف، ۶۸/۷)

ز - متانت در بیان

با مطالعه پیرامون آیاتی که در آنها ماده قول آمده به این نکته می‌رسیم که دعوتگران الهی و کسانی که در مسیر ارشاد خلق قدم می‌زنند در مقام بیان و گفتار با مردم دارای ویژگی‌هایی هستند که قرآن ۱۶ خصلت برای سخن گفتن بیان نموده، از جمله: ملایم حرف زدن،^{۱۸} فصیح و بلیغ بیان کردن،^{۱۹} متین و با ادب،^{۲۰} پرهیز از دشنام هتاکی،^{۲۱} پرهیز از تمسخر،^{۲۲} و آرام حرف زدن.^{۲۳}

گرچه خلوص سخن و متانت در بیان، از ویژگی‌های موعظه نیز هست اما آن را از ویژگی‌های حکیم نیز می‌توان شمرد، زیرا صاحب حکمت به مقتضای حال مخاطبین در بیانات خود به این شیوه نیز متوسل می‌شود و این حالت خود برخاسته از ویژگی انعطاف‌پذیری صاحب حکمت است.

ح - ارشاد خلق

ارشاد حق از شئون ربوبی است و اوست که به طور عموم و تکویناً همه موجودات را در حد استعدادشان رشد می‌دهد و آنها را به راه صواب هدایت می‌نماید. انبیا و اولیای عظام^(ع) به اذن خدا به این امر مهم قیام می‌کنند و در حقیقت والاترین و ارزنده‌ترین شأن ایشان - ارشاد خلق است. در زیارت جامعه این عبارت را می‌خوانیم: و الی سبیله ترشدون. یعنی وظیفه شما امامان^(ع) ارشاد مردم به راه خدا و هدایت آنان به راه صلاح و رستگاری است.

ط - موعظه

کلمه موعظه از ماده وعظ گرفته شده و در لغت معنای آن عبارت است از: «الفصح والتذکیر بالعواقب»^{۲۴} خیر خواهی و یادآوری بر بازداشتن از اعمال ناپسند. زبیدی در تعریف آن می‌نویسد:

و الموعظه ذکره ما یلین قلبه من الثواب و العقاب، فاتعظ^{۲۵}؛ یعنی یادآوری آنچه قلب از شنیدن پاداش و جزاء آن دقت پیدا کند و در نتیجه تسلیم گردد. و در اصطلاح عبارت است از: منعی که در کنار ترساندن و تخویف باشد.^{۲۶}

موعظه بیان خیرخواهانه‌ای است که بر نفوس شنوندگان تأثیر می‌گذارد و آنان را از ارتکاب اعمال ناپسند بازداشته و تشویق به ترک آن می‌کند، همچنین نفوس را بر انجام

کارهای پسندیده تحریض کند و در نتیجه وعظ، دلها رقت یافته و حالت خشوع پیدا می‌کنند و حسن موعظه از جهت حسن اثر آن در احیای حق، مورد نظر است و حسن اثر وقتی است که واعظ خودش به آنچه وعظ می‌کند متعظ باشد و نیز در وعظ خود آنقدر حسن خلق نشان دهد که کلامش در قلب شنونده مورد قبول بیفتد.^{۲۷}

قلب با مشاهده آن خلق و خوی رقت یابد و پوست بدنش جمع شود و گوشش آن را گرفته و چشم در برابرش خاضع شود. بنابراین اندرز نیکو روشی در تبلیغ و شیوه‌ای در دعوت است به سبب تاثیر در انقلاب افکار و دگرگون ساختن اندیشه‌های مردم، و خداوند آن را یکی از طرف دعوت رسول خدا (ص) قرار داده و در کنار حکمت آورده است.^{۲۸} در این روش فرد مخاطب پی می‌برد که تلاش تو در راه او همچون تلاش دوست نصیحتگری است که برای نفع و سعادت او سخن می‌گویی و زیان او را نمی‌طلبی. لطف و مدارا و ملایمت در حین دعوت احساس انسانیت را در فرد بر می‌انگیزد و به گونه‌ای عفوآمیز به او الهام می‌شود که پیشاپیش دعوتی است که با محبت و دلسوزی و تحرک و روح ایمانی کارساز، به تلاش برخیزد.^{۲۹}

در وعظ دو نکته مهم شایان توجه است: اول آنکه، محتوای کلام واعظ آگاهی بخش و بیدار کننده باشد و آن دیگر، کلام را با خلوص بیان نماید. شنونده نیز باید واجد شرایط لازم از جهت حسن استماع و ایمان به خدا باشد تا وعظ در وی اثر کامل بگذرد وگرنه اثر وعظ نسبی یا بی اثر خواهد بود.^{۳۰}

جدل احسن

جدل بر وزن فرس، شدت خصومت را می‌رساند. صحاح آن را اسم مصدر گرفته است. جدلت الحبل اجدله جلاً: یعنی فتلته فتلاً محکماً.^{۳۱} «ریسمان و طناب را محکم تاباندم در نتیجه محکم پیچیده شد.» استعمال این صیغه در قرآن در منازعه و مخاصمه ناهق به کار رفته است.^{۳۲} در اصطلاح جدال از جدل مشتق شده، گویی دو نفر بر هم پرچیده‌اند و هر یکی دیگری را با سخن و رأی خود می‌پیچاند،^{۳۳} و اصل در جدال، زمین زدن و کشتی گرفتن است که یکی دیگری را بر زمین سخت که همان جداله است ساقط می‌کند.^{۳۴} جدل در اصطلاح متکلمین عبارت است از: بحث و پرسش که به نحوی

خاص بین دو تن واقع می‌شود، به این طریق که یکی پیوسته از دیگری سوال می‌کند و عقیده او را درباره امری جويا می‌شود و او را به بررسی مطلب وا می‌دارد و او سوال‌ها را پاسخ می‌دهد. آن کس که عقیده‌ای دفاع می‌کند «مجیب»، نامیده می‌شود و تمام کوشش او این است که الزام نشود و آن کس که می‌خواهد عقیده وی را نقض کند (سائل) نامیده می‌شود. ۳۵.

اقسام جدل در قرآن

از فحوای کلام الهی در آیه: ادع الی سبیل ربک... و جادلهم بالتی هی احسن، از قید التی هی احسن، این مطب حاصل می‌شود که بعضی از جدال‌ها، احسن و برخی غیر احسن یعنی (حسن و قبیح) می‌باشند. صاحب‌المیزان در این زمینه می‌نویسند:

رسول گرامی اسلام (ص) مامور شدند که به یکی از سه طریق (حکمت، موعظه، مجادله) مردم را دعوت کنند، که هر یک برای دعوت طریقی مخصوص است. اگر (دعوتگر) از راه جدال دعوت می‌کند باید از هر سخنی که طرف مقابل را بر رد دعوتش برمی‌انگیزد و او را به لجبازی وا می‌دارد، پرهیزد و مقدمات کار را هر چند که طرف، راستش بپندارد به کار نیندد مگر آنکه جنبه مناقضه داشته باشد، و از بی‌عفتی و سوء تعبیر اجتناب کند و اگر غیر این را انجام دهد هر چند که حق را احیاء کرده است، اما با احیای باطل و کشتن حقی دیگر احیاء کرده، و جدل از موعظه بیشتر احتیاج به حسن دارد به همین جهت جدال را به احسن مقید کرده است. ۳۶.

یکی از مصادیق مجادله به نحو احسن که قرآن کریم به آن اشاره کرد، مجادله با اهل کتاب است که خدای سبحان در آیه ۴۶ سوره عنکبوت شیوه مجادله با آنان را بیان کرده است: و لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هلی احسن الا الذین ظلموا منهم و قولوا آمنا بالذی انزل الینا و انزل الیکم و الهنا و الهکم واحد و نحن له مسلمون؛ خدای متعال مؤمنین را از آنکه با اهل کتاب مانند (یهود و نصاری) بحث و جدل کنند نهی می‌فرماید مگر به بهترین و نیکوترین روش، جز آنهایی که از ایشان ستمکارند و ستمکاری اهل کتاب چند حالت دارد: ۱. در بحث و جدال ظلم کنند و انصاف نداشته باشند. ۲. جزیه ندهند

۳. در کفر اصرار ورزند و قبول دعوت نکنند) و در مقام بحث و جدال با اهل کتاب به ایشان بگوئید ما مسلمانان به کتاب خود (قرآن) و کتاب‌هایی که بر شما نازل شده (تورات و انجیل، زبور) ایمان آورده ایم و پروردگار ما و شما یکی است و در برابر او تسلیم هستیم. ^{۳۷} براساس آنچه که در تفاسیر بیان شده جدل به نحو احسن حاصل مقدمات و ویژگی‌های ذیل است: با درشت‌خویی همراه نباشد، با خیر خواهی و نفع رساندن و با مدارا و آرامش انجام گیرد، مبتنی بر برهان و استدلال باشد و عقل طرف را وادار به پذیرفتن کند یا موافق طبع انسانی او باشد.

دیگر آنکه هر دو طرف مجادله علاقمند به روشن شدن حق باشند و از لجاجت و عناد پرهیز کنند و اگر مجادله با اهل کتاب باشد نخست به آنان بگویند: ما به کتاب آسمانی خود و آنچه به شما نازل شده ایمان داریم. ^{۳۸}

چرا قرآن جدل را نوعی از اقسام شیوه دعوت در ردیف حکمت و موعظه حسنه آورده است؟ از آن جایی که قرآن کریم به وضع کافران و پیروان عقاید غیر اسلامی آگاه است و می‌داند که اختلاف آراء و عقاید آنان در زمینه دعوت موجب برخورد و کشمکش می‌گردد لذا بر این تلاش است که دعوتگر را متوجه سازد، وظیفه او به عنوان یک دعوتگر این است که معاندان را به مکتب و بینش خود نزدیک سازد و آنها را برای پیروزی خود در هم نکوبد و نابودشان نسازد.

در این دیدگاه، مهم آن است دعوتگر بر حرکت انسانی خویش استوار بوده و بکوشد تا دشمن را از اعمال ناشایست و از وادی افکار و عقاید نادرست خارج نماید و او را در مسیر دعوت به سوی خدا همگام و همراه خود گرداند، در این صورت جدال به برترین شیوه انجام می‌یابد و طرفین به مثابه دوستانی هستند که در مسیر حق واقع شده‌اند و باید به شخصیت و فکر هر دو طرف ارزش نهاده شود تا در یک میدان و محیط آرام به درگیری فکری مشغول شوند. از این روست که طبرسی در ذیل آیه ^{۳۲} سوره هود می‌فرماید: مطلوب در جدل آن است که طرف از رأی خود برگردد. ^{۳۹}

نتیجه

گفتار ما در خاتمه آنکه در اجتماع کنونی با توجه به پدید آمدن مسائل جدید و دیدگاه



های متفاوت در عرصه دین چگونه و با چه شیوه و روشی مردم و خصوصاً قشر جوان را با اسلام و عقاید صحیح فرهنگ تشیع آشنا نماییم و در عرصه فرهنگ دینی و ترویج آن چگونه برخورد نماییم تا اجتماعی سالم و جامعه ای اسلامی داشته باشیم. قرآن کریم از همان آغاز نزول، ماهیت درونی و شرایط دعوت خویش را با روشها و ابزار هدایت گرانه در قالب: ادع الی سبیل ربک بالحکمه و المواعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن، بیان نموده، اما اجرای این شیوه‌ها را به عهده ما گذارده است.

-
- | | |
|--|--|
| ۱. صحاح تاج اللغه، ج ۵، ماده حکم. | ۲۲. سورة حجرات، آیه ۱۱. |
| ۲. لسان العرب، ج ۱۲، ماده حکم. | ۲۳. سورة طه، آیه ۴۴. |
| ۳. مجمع البحرين، ج ۶، ماده حکم. | ۲۴. صحاح تاج اللغه، ج ۲، ماده وعظ. |
| ۴. مجمع البیان، ۱-۲/۶۵۹. | ۲۵. تاج العروس بن جواهر القاموس، ج ۲۰، ماده وعظ. |
| ۵. ترجمه المیزان، ۲/۵۵۳. | ۲۶. مفردات راغب/۸۷۶. |
| ۶. همان، ۱۲/۵۷۰. | ۲۷. التبیان فی تفسیر القرآن، ۶/۴۴. |
| ۷. التبیان فی تفسیر القرآن، ۶/۴۳۹-۴۴۰. | ۲۸. سخن و سخنوری/۲۶۵، با تلخیص. |
| ۸. مجمع البیان، ۵/۶۰۵. | ۲۹. شیوه های دعوت و تبلیغ/۴۸. |
| ۹. الکشاف، ۱۲/۶۴۴. | ۳۰. همان/۲۶۷-۲۶۸. |
| ۱۰. مفاتیح الغیب، ۲۰-۱۹/۱۳۸-۱۳۹. | ۳۱. صحاح تاج اللغه، ج ۴، ماده جدل. |
| ۱۱. مفردات راغب، ماده حق/۲۴۶-۲۴۸. | ۳۲. لسان العرب، ج ۱۱، ماده جدل. |
| ۱۲. شیوه های دعوت و تبلیغ از دیدگاه قرآن/۴۱. | ۳۳. مجمع البیان، ۸/۴۹۹. |
| ۱۳. مفردات راغب، ماده حکم/۲۴۹. | ۳۴. مفردات راغب/۱۸۹. |
| ۱۴. قاموس قرآن، ۲-۱/۱۶۳. | ۳۵. منطق صوری، ۲/۲۲۳-۲۲۴. |
| ۱۵. شیوه های دعوت و تبلیغ/۴۴ با دخل و تصرف. | ۳۶. ترجمه المیزان، ۱۲/۵۷۰ به بعد. |
| ۱۶. اصول کافی، ۱/۲۷. | ۳۷. تفسیر جامع، ۵/۲۳۱-۲۳۲. |
| ۱۷. مفردات راغب/۸۰۸. | ۳۸. مفاتیح الغیب، ۲۰-۱۹/۱۳۹؛ کشف، ۳/۴۵۷؛
مجمع البیان، ۱۹/۷۱؛ منهج الصادقین، ۷/۱۶۷؛
الکاشف، ۴/۵۶۵؛ المیزان، ۱۶/۲۱۶-۲۱۷. |
| ۱۸. سورة طه، آیه ۴۳. | ۳۹. مجمع البیان، ۶-۵/۲۳۷. |
| ۱۹. سورة نساء، آیه ۶۳. | |
| ۲۰. سورة بقره، آیه ۸۲. | |
| ۲۱. سورة اسراء، آیه ۲۳. | |



منابع و مأخذ:

۱. ابن منظور افریقی المصری، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دارصادر.
۲. بروجردی، ابراهیم، تفسیر جامع، تهران، کتابخانه صدر، ۱۳۶۶ ش.
۳. خوانساری، محمد، منطق صوری، موسسه انتشارات آگاه، ج دهم.
۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، دارالقلم، بیروت، ج اول، ۱۴۱۶ ق.
۵. زبیدی، سید محمد مرتضی الحسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق عبدالکریم العزباوی، کویت، مطبعه حکومت، ۱۴۰۳ ق.
۶. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التاویل، نشر ادب حوزه.
۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، به ترجمه: دکتر احمد بهشتی، موسسه خراسانی، ۱۳۵۲ ش.
۸. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، به تحقیق احمد الحسینی، بیروت موسسه الوفاء، ج دوم، ۱۴۰۳ ق. و
۹. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، به تحقیق احمد حبیب قصیر العاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۰. مفاتیح الغیب، (التفسیر الکبیر) بیروت، دار احیاء التراث.
۱۱. فضل الله، سید محمد حسین، شبوه های دعوت و تبلیغ از دیدگاه قرآن، ترجمه مرتضی دهقان طرزجانی، انتشارات یاسر، ج اول، ۱۳۵۹ ش.
۱۲. فلسفی، محمد تقی، فن سخن و سخنوری، انتشارات حدیث، ۱۳۶۸ ش.
۱۳. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۴ ش.
۱۴. کاشانی، ملا فتح اله، منهج الصادقین، تصحیح استاد علی اکبر غفاری، ناشر علمیه الاسلامیه، ج ۷.
۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (اصول)، به ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (ع).
۱۶. مغنیه، محمد جواد، تفسیر الکاشف، بیروت دارالعلم للملایین، ج دوم، ۱۹۸۱ م.
۱۷. جوهری، اسماعیل بن حماد الجواهری، الصحاح تاج اللغه و صحاح العربیه: تحقیق احمد عبد الغفور عطار، تهران، ناشر امیری، ج اول، ۱۳۶۸ ش.